

کوشه‌هایی از ایثار و فداکاری‌های جامعه پزشکی در دوران دفاع مقدس (قسمت دوم)

دکتر ضیاءالله حقّی
فوق تخصص جراحی توراکیس، استاد دانشگاه علوم پزشکی مشهد

بسم رب الشهداء و الصدیقین

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند
دیوانه کُنی، هر دو جهانش بخشی
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه‌ی تو هر دو جهان را چه کند
این نوشته تقدیم می شود به شیردلان غواص دست بسته که با قلبی گشاده آسمانی شدند.

مرکزی رفتیم و پس از ذکر خدا و توکل بر او، در پاسخ بعضی از اطرافیان گفتیم که خون ما رنگین‌تر از این جان بر کف نیست. به هر حال بیمار را عمل کردیم و ماسوره را در آورده تحویل برادران سپاه دادیم که آنها هم، ماسوره را تخلیه کردند (تصویر ۲). شما می‌دانید که جلیقه ضدگلوله، فقط سینه و پشت و قسمتی از شکم را می‌پوشاند ولی سر و دستها و اندام تحتانی حفاظ ندارند و هر آن امکان انفجار آن جاشنی انفجاری در حین عمل و آسیب تیم جراحی وجود داشت. تصویر ۱ رادیوگرافی‌های بیمار قبل و بعد از عمل جراحی را نشان می‌دهند. ریه راست نیز دچار له‌شدگی (کنتوزیون) شده بود که بعد از درمان بهبود یافت.

در سال ۱۳۶۵، در بیمارستان قائم (عج) در راهرو بخش جراحی که یکی از مجروحین جنگ تحمیلی بستری بود به یک بسیجی ۱۸ ساله از ارومیه برخوردیم و رادیوگرافی قفسه سینه‌اش را نگاه کردم. شینی فلزی را در خلف (پشت) قلب، در طرف چپ دیدم که شبیه یک گلابی بود، با کناره صاف. بی‌شبهت به ترکش توپ و خمپاره و گلوله بود (تصویر ۱). با مشورت با اعضای کمیته‌ی پیگیری مجروحین، مشخص شد که این یک ماسوره‌ی خمپاره عمل نشده است. تصمیم بر این شد که مجروح بلافاصله ایزوله و به اتاق عمل جراحی برده شود. کمیته‌ی پیگیری مجروحین هم رفتند تا برای من و دستیارم و متخصص بیهوشی، جلیقه ضد گلوله بیاورند؛ که آوردند. به اتاق عمل



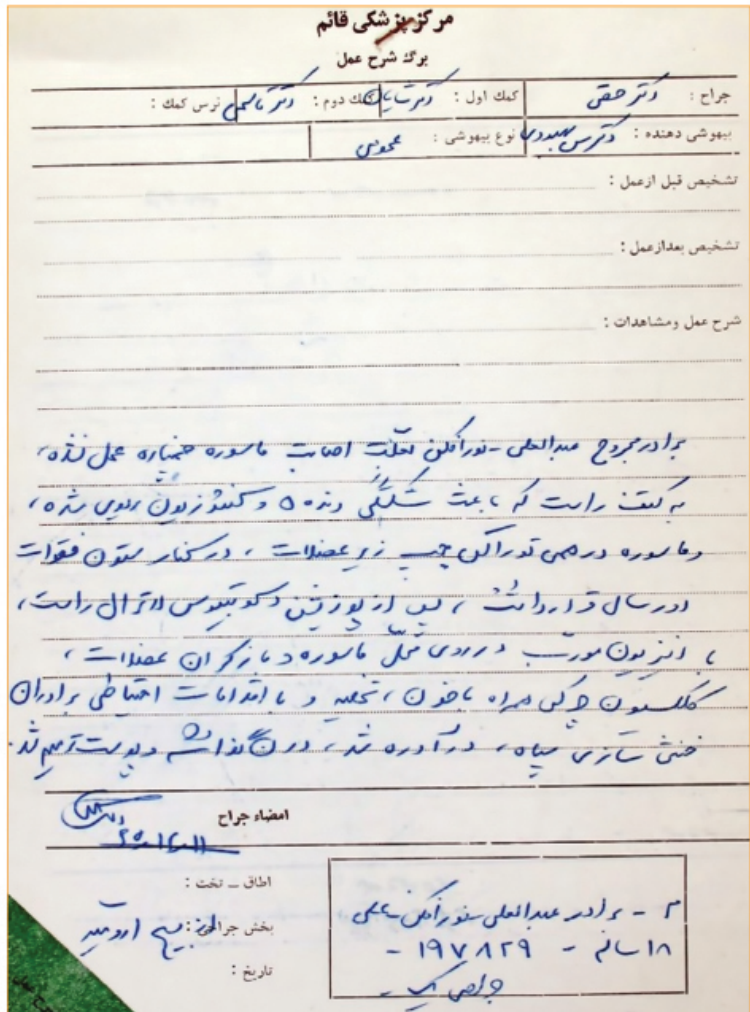
تصویر ۱. رادیوگرافی‌های قفسه سینه بیمار با اپاسیته ماسوره خمپاره عمل نکرده

برای مقایسه نوع ضایعه و شدت جراحی، در تصویر ۳ رادیوگرافی قفسه سینه برادر رزمنده‌ای با ترکیبی از یک خمپاره نشان داده شده است.

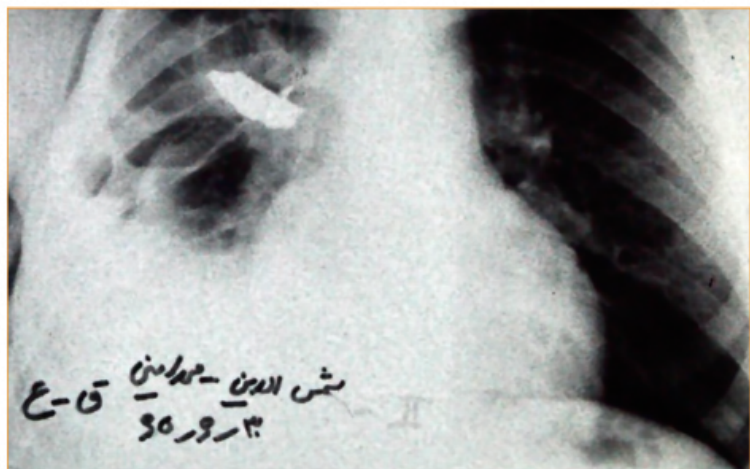
داستان‌های ناگفته و پرنج از دفاع مقدس
 نمایشنامه‌ای در تالار ابن سینا مشهد به مناسبت یادواره شهدا نظام سلامت اجرا شد، که در آن پدر و مادری را نشان می‌داد که پس از سالها که صاحب فرزند نمی شدند، با استعانت از حضرت امام رضا (ع) صاحب یک فرزند شدند و نام او را رضا گذاشتند. رضا در ۱۸ سالگی داوطلبانه در میان خیل نیروهای بسیجی به جبهه رفت و شهید شد؛ ولی مادرش به‌انتظار هر وقت شهدا را به مشهد می‌آوردند، مراجعه می‌کرد ولی از پیکر فرزندش خبری نبود. تا اینکه پس از سی سال خبر دادند که در گلزار شهدای گمنام کوهسنگی به خاک سپرده شده است. یک روز مأمور سرشماری به خانه مادر رضا مراجعه و سوال می‌کند: "چند نفرید؟ برو و شناسنامه‌ها را بیاور، بنویسیم." مادر لای درب خانه را به آهستگی باز می‌کند و با اندوه سر و ته کوچه را نگاه می‌کند و چشمانش پر اشک می‌شود. می‌گوید: "میشه اسم ما رو فردا بنویسید؟" مأمور می‌گوید: "چرا؟ مگه فردا بیشتر خواهید شد؟" مادر می‌گوید: "آخه پسرم ۳۱ سال پیش رفته جبهه و هنوز برنگشته شاید برگرد و دو نفر بشیم." مأمور سرشماری سرش را پایین می‌اندازد و می‌رود. مغازه‌دار محل می‌گفت: "الآن ۲۹ سال است که هر وقت از خونه بیرون میره، کلید خونه‌اش را به من می‌دهد و می‌گوید: آقا مرتضی، اگر پسرم اومد، کلید را بهش بده، برود داخل. چایی هم روی سماور حاضر، آخه خسته است، باید استراحت کنه."

دختری سه ساله بود که پدرش شهید (آسمانی) شد. دانشگاه که قبول شد، همه گفتند با سهمیه قبول شده ولی هیچ وقت نفهمیدند کلاس اول وقتی خواستند، به او یاد بدهند که بنویسد بابا، یک هفته در تب سوخت.

داعشیان خلبان اردنی را با شقاوت سوزاندند؛ دنیا محکوم کرد. ولی کسی از خلبان ایرانی اسیر شده که به دستور صدام، زنده زنده، با دو جیب آنقدر از دو طرف کشیده شد، تا دو نیم شد و قطعات پیکر مطهرش، برای سالها نیمی در نینوا و نیمی در موصل بود، یادی نکرد. تمام پالایشگاه‌های شمال عراق حداقل یک بار ضرب شصت بمباران‌های او را چشیده بودند، او مردی بود که به صدام ثابت کرده بود، نیروی هوایی ایران، هیچ رقیبی ندارد (شهید سرلشگر خلبان علی اقبالی دو گاهه - روحش شاد).



تصویر ۲. گزارش عمل



تصویر ۳. رادیوگرافی قفسه سینه بیماری دیگر با ترکش خمپاره

می‌کند؟ دستش قطع شده." همان شب رفتیم بزد، بیمارستان، به دستش نگاه می‌کردم. گفتم: "خراش کوچیک!!" خندید و گفت: "دستم قطع شده، سرم که قطع نشده."

تصویری را که ملاحظه می‌فرمایید، بعد از ۳۱ سال انتشار یافته و مربوط به عملیات والفجر می‌باشد که تعدادی از جان‌برکفان را در حالیکه روی میدان مین، در خون خود غلتیده‌اند تا راه را برای سایر رزمندگان باز کنند، نشان می‌دهد. درود بر شهامت و از خودگذشتگی آنها. هدیه به تمام روح همه شهیدان و از خودگذشتگانی که در طول تاریخ پیدایش ایران و در راه دفاع از ناموس، شرف، حیثیت، دین، و آب و خاک وطن، جان و سلامتی خود را از دست دادند، و به معنی واقعی کلمه، جان‌برکف بودند و جان خودشان را در طبق اخلاص نهادند تا ما بتوانیم امروز در این امنیت به زندگی ادامه دهیم. کافی است به کشورهای منطقه نظری بیفکنیم، اوضاع عراق، ترکیه، افغانستان، اوکراین، فلسطین، جنوب لبنان، سوریه، مصر، لیبی و ... را ببینیم و به روح طیبه شهدا درود بفرستیم، و زندگی و شرف و ناموس و آب و خاک وطن خود را مدیون خون آنها بدانیم. برماست که یاد و خاطره تمام رزمندگان، معلولین جنگ تحمیلی، اسرا، مفقودین و ... را هیچ‌گاه فراموش نکنیم و زحماتشان را قدر بدانیم.

شیخ جابر، امیر کویت در خاطراتش می‌نویسد: زمانی که جنگ عراق و ایران تمام شد، برای تجلیل از مقاومت صدام به عراق رفتیم. موقع برگشت، صدام شخصا پشت فرمان اتوموبیل بنز تشریفات نشست که مرا تا فرودگاه بغداد برساند. صدام درحالیکه سیگار برگ کوبایی به دست داشت، متکبرانه کنارم نشسته بود. به او گفتم: "آن‌شاءالله سفری به کویت بیایید، منتظرتان هستیم." صدام با همان لحن متکبرانه گفت: "کویت خانه ماست، حتما می‌آییم." و من در سال ۱۹۹۰ زمانی که در حال فرار به عربستان از دست نیروهای نظامی بعثی بود، متوجه منظورش شدم. در جنگ عراق با کویت، صدام در پاسخ به خبرنگاران که چرا دیگر لباس نظامی نمی‌پوشد؟ پاسخ داد: "در کویت مردی مقابل خود نمی‌بینم، اگر در جنگ با ایران لباس نظامی می‌پوشیدم، به این خاطر بود که ایرانی‌ها مرد جنگ هستند." صدام در ۸ سال جنگ با ایران هر روز با لباس نظامی بود.

خاطره‌ای از شهید فرازی: دایی‌اش تلفن کرد و گفت: "حسین تیکه پاره روی تخت بیمارستان افتاده، شما همین‌طور نشستین؟" گفتم: "دستش یک خرّاش کوچیک برداشته، پانسمن می‌کند، می‌آید، شما نمی‌خواهید بروید، خیلی هم سرحال بود." گفتم: "چی را پانسمن

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون



لطفا به این مقاله از ۱ تا ۲۰ امتیاز دهید.

کد این مقاله: ۶۷۱۲

شماره پیامک مجله: ۳۰۰۷۸۳۸

نحوه امتیازدهی: امتیاز - شماره مقاله

نمونه صحیح امتیازدهی (چنانچه امتیاز شما ۲۰ باشد): ۲۰-۶۷۱۲